

چاويز مو وسوسيا لیسیم قرن ۲۱



مجتبی مهدوی

استاد علوم سیاسی در دانشگاه آلبرتای کانادا است. تمرکز اصلی مطالعاتش جنبش‌های اجتماعی در جوامع مسلمان و خاورمیانه و همچنین مطالعات تطبیقی توسعه در کشورهای جنوب است. جدیدترین کتاب مهدوی «به سوی منزلت متفاوت بودن، نه پایان تاریخ» نه‌نبرد تمدن‌ها است که در سال ۲۰۱۲ منتشر شده است.

چاويز مو، یا آنچه چاويز آن را «سوسيا لیسیم قرن ۲۱» نامید، پدیده‌ای پیچیده و مناقشه‌برانگیز است که منتقدانی در هر دو سوی راست و چپ دارد. اما برای بررسی این پدیده، باید مؤلفه‌هایش را شناخت.

چاويز مو در سیاست داخلی، بسیاری، پوپولیسیم را عنصر اصلی در سیاست داخلی چاويز مو می‌دانند. پوپولیسیم اما مفهومی مناقشه‌برانگیز است. مارکسیسم کلاسیک و لیبرال دموکراسی، به‌دلیل مختلف، پوپولیسیم را پدیده‌ای منفی تلقی می‌کنند؛ زیرا پوپولیسیم جامعه را به توده‌های یک‌دست و بی‌شکل در دستان تولمانند هبری کاریزماتیک بدل می‌کند و مردم را علیه نخبگان قدیم، اما در خدمت نخبگان جدید سیج می‌کند. از نظر مارکسیسم کلاسیک، پوپولیسیم مانع خودآگاهی طبقاتی است؛ جنبشی عوام‌گرایانه است که مرزهای طبقاتی را مخدوش و به باز تولید آگاهی کاذب و استمرار نظام سلطه سرمایه می‌انجامد. از نظر لیبرال دموکراسی، پوپولیسیم، ناقض مفهوم شهروندی است، حقوق فردی را نادیده می‌گیرد و به دیکتاتوری اکثریت می‌انجامد. بی‌تردید، پوپولیسیم می‌تواند همه پیماندهای پیش‌گفته را همراه داشته باشد. اما، در زمانه‌ای که بسیاری از نهادهای رسمی سیاست، همچون احزاب و رسانه‌ها ضرورتاً منعکس‌کننده افکار عمومی نیستند و حتی در تولید آگاهی کاذب و شکل دادن به افکار عمومی در مسیر منافع سرمایه جهانی، به خدمت گرفته می‌شوند؛ در دورانی که «جنبش تسخیر» نهادهای حاکم، نو لیبرال، گواهی بر بحران عمیق و ساختاری نهادهای نظم حاکم است، واکاوی پوپولیسیم دقت بیشتری می‌طلبد تا پوپولیسیم را پوپولستی نقد نکنیم. اندیشمندان مکتب انتقادی همچون ادورن نشان داده‌اند که چگونه نهادهای و رسانه‌های مدرن در ایجاد آگاهی کاذب سهیم هستند. واقعیت آن است که نظام سلطه جهانی به باز تولید اشکال پیچیده پوپولیسیم از طریق نهادهای مسلط سیاسی و اقتصادی و به ویژه رسانه‌ها می‌پردازد. پوپولیسیم همراه و همزاد لیبرال دموکراسی است. در شرایطی که نهادهای مسلط، مانع از تباطؤ بلاواسطه مردم هستند، پوپولیسیم شالید و تنها شالید در شرایطی ویژه، فرصتی فراهم آورد تا بتوان با مردم بلاواسطه سخن گفت و گامی به سوی تعمیق دموکراسی و نیل به «دموکراسی رادیکال»، به گفته‌ار نستو لاکلاو و شانتال موفه، برداشت. دیگر آنکه، اهمیت واکاوی شرایط ظهور پوپولیسیم، از بررسی ماهیت آن کمتر نیست. پوپولیسیم، پدیده‌ای فراگیر و همه‌جایی است که شاهد بروز اشکالی از آن در دموکراسی‌های مدرن هستیم. پوپولیسیم در آمریکای لاتین، دارای ریشه‌ها و زمینه‌های تاریخی است. سرکوب جامعه مدنی، احزاب و اتحادیه‌های کارگری، عدم کارآمدی دولت‌ها، دیکتاتوری نظامی ژنرال‌ها، شکست و بحران ناشی از سیاست‌های نو لیبرال و گسترش فقر و ناامنی، شرایط مناسبی برای ظهور پوپولیسیم در آمریکای لاتین فراهم آوردند. چاويز مو یا چاويز پوم نیز در همین زمینه اجتماعی و تاریخی رشد کرد. عدم کارایی سیستم دوحزبی، بحران اقتصادی دهه ۱۹۸۰ به همراه شکست سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول، تحمیل اقتصاد یاضتی، بروز شورش‌ها و تظاهرات عمومی، زمینه مساعدی برای ظهور چاويز فراهم آورد. در ۱۹۹۹، چاويز حمایت طبقات زحمتکش، اکثریت طبقه کارگر و بخشی از طبقه متوسط را که مجموعاً ۶۰ درصد جامعه بود، کسب کرد.

چاويز مو ترکیب پیچیده‌ای از پوپولیسیم، ناسیونالیسم، سرمایه‌داری دولتی با گرایش چپ میانه، اقتدارگرایی کاریزماتیک، دموکراسی انتخابی و سوسیا لیسیم است و از همین رو، سخت مناقشه‌برانگیز و مورد نفرت و آفرین قرار گرفته است. چاويز مو در سیاست داخلی، به بهبود قابل ملاحظه شرایط

زندگی طبقات فقیر، ارتقای خدمات اجتماعی (آموزش، بهداشت، مسکن) انجامید، به مقابله با الیگارشی سیاسی و اقتصادی پرداخت، صنعت نفت را ملی کرد و از نقش مسلط کمپانی‌های چندملیتی در صنایع پایه کاست. به‌طور نسبی، از حقوق زنان و اقلیت‌ها حمایت کرد و همواره از مکانیسم انتخاباتی و رفرا ندوم، برای تحقق اهدافش باری جست. چاويز مو به تشویق نوعی دموکراسی شورایی از طریق ایجاد بیش از چهار هزار شورای اجتماعی در سراسر کشور پرداخت. با وجود این، چاويز مو همراه و همزاد اقتدارگرایی کاریزماتیک بوده است. این اقتدارگرایی، اما هرگز همانند ژنرال‌ها دهه هفتاد آمریکای لاتین نبود؛ چاويز، نه بیرون و بی‌نوشه بود و نه صدام و استالین. وی به تأیید ناظران بین‌المللی، پیروز چهارده انتخاباتی و رفرا ندوم از پانزده مورد دوران ریاستش بود. با وجود این، لغو شرط محدودیت دوران ریاست جمهوری توسط چاويز، مغایر التزام به اصول دموکراسی و غیر قابل دفاع است.

بی‌تردید، ونزوئلا همچنان از فساد، ناامنی، قاچاق، تورم، و برخی بی‌کفایتی‌های اقتصادی رنج می‌برد و سهم سیاست‌های چاويز در آن مشهود است. اما، چنانکه امانوئل والرشتاین می‌گوید، تضمینی نیست که در شرایط رکود جهانی، دولت رقیب‌بوی و مدافع سیاست‌های نو لیبرال، دستاوردهای تهرتی می‌داشت. آنچه مسلم است، چاويز با توزیع درآمد ملی به نفع لایه‌های فقیر، بهتر از دولت رقیب عمل کرده است. به گفته‌الرشتاین، بهره‌برداری بیش از حد از منابع طبیعی، نقض حقوق بومیان و بی‌اعتنایی به اعتراضات آن‌ها در مورد محیط زیست، سیاست محیط زیست چاويز مو را قابل دفاع نمی‌کند اگر چه این امری مشترک در میان همه دولت‌های راست و چپ آمریکای لاتین است. سیاست توزیعی متکی بر درآمد نفت، وابستگی به درآمد نفت را بیشتر نموده و به آشکار شدن دوبارگی جامعه میان زمین‌داران و طبقات بالا و متوسط بالا، از یک سو و طبقات فقیر و متوسط پایین، از سوی دیگر منجر شده است. دیگر آنکه ونزوئلا یک دولت رانتیر و پنجمین صادرکننده نفت جهان است. در این سیستم، درآمد نفت عموماً، اگر چه نه ضرورتاً، به تقویت اقتدارگرایی می‌انجامد. درآمد نفت به وابستگی بیشتر دولت به نفت، تورم، رشد فساد دولتی و زمینه‌هایی از ظهور الیگارشی جدید (بورژوازی بولیواری) انجامیده است. در این حال، بر اساس گزارش سازمان ملل، در چهارده سال گذشته، نابرابری در ونزوئلا، به طرز چشمگیری کاهش یافته و توده عظیمی از مردم از خدمات اجتماعی، اشتغال، مسکن و غذا بهره برده‌اند که همیشه از آن محروم بوده‌اند. این خدمات اجتماعی متکی به درآمد نفت است. بدیهی است که درآمد نفت ضرورتاً به تقویت اقتدارگرایی، فساد و ظهور الیگارشی جدید منجر نمی‌شود، بلکه می‌تواند در خدمت توسعه پایدار و عدالت اجتماعی قرار گیرد. برای رهایی از عوارض منفی دولت رانتیر و استبداد نفتی، نباید به دامان سیاست‌های نو لیبرال پناه آورد. همچنان که سیاست‌های پوپولستی توزیع مستقیم درآمد، چارلسز نیست. تبدیل دولت رانتیر، اتحاد سیاست توسعه پایدار متکی بر عدالت اجتماعی است تا به‌طور

هم‌زمان، به‌زی ساخت اقتصادی و خدمات اجتماعی و عدالت اجتماعی توجه کند. از این نظر، چاويز مو می‌تواند از برخی سیاست‌ها و دستاوردهای برزیل تحت هبری لولا در س‌هایی بیاموزد. چاويز مو یک انقلاب بولیواری و جنبشی ناسیونالیستی بازمنه‌هایی از سوسیا لیسیم است. چاويز ملهم از سیمون بولیوار و امورا و رودریگز بود. اگر چه با مارکس و چه گوارا آشنایی نسبی یافت، هرگز مارکسیست نبود و سوسیا لیسیم وی نیز از مدل سنتی سوسیا لیسیم فاصله دارد. خاستگاه اجتماعی‌اش بر خلاف لولا در برزیل، جنبش کارگری نبود. در آغاز کار، به اقتصاد سرمایه‌داری چپ میانه گرایش داشت؛ اما به مرور و در اثر سیاست‌های خصمانه آمریکا، از آن فاصله گرفت و به‌تدریج «سوسیا لیسیم قرن ۲۱» روی آورد. چاويز مو، مارکسیسم نیست، زیرا نه به جبر تاریخ‌پلور دارد، نه طبقه سنتی کارگر را به‌عنوان موتور محرک تاریخ می‌بیند و نه به سازمان‌دهی حزب پرولتار یا باور دارد. چاويز مو، پوپولیسیم چپ‌گراست، زیرا با توده‌ها ارتباط مستقیم دارد. چاويز مو پدیده‌ای یک‌دست نیست، زیرا محصول شرایط تاریخی پیچیده و سرشار از تناقضی است که میراث‌دار استعمار کهنه و نو، ژنرال‌ها، نو لیبرالیسم و پوپولیسیم است. از همین رو، هم در تلاش برای دموکراسی شورایی است و هم به لغو محدودیت دوره ریاست جمهوری می‌پردازد؛ هم خدمات اجتماعی را به طرز چشمگیری افزایش می‌دهد و فقر عمومی را کاهش می‌دهد و هم به افزایش تورم، ناامنی، فساد و وابستگی به نفت می‌انجامد؛ هم از آرمان سوسیا لیسیم قرن ۲۱ دفاع

مجتبی مهدوی:

چاويز مو ترکیب پیچیده‌ای از پوپولیسیم، ناسیونالیسم، سرمایه‌داری دولتی با گرایش چپ میانه، اقتدارگرایی کاریزماتیک، دموکراسی انتخابی و سوسیا لیسیم است و از همین رو، سخت مناقشه‌برانگیز و مورد نفرت و آفرین قرار گرفته است.



چاويز مو،

مارکسیسم نیست، زیرا نه به جبر تاریخ باور دارد، نه طبقه سنتی کارگر را به‌عنوان موتور محرک تاریخ می‌بیند و نه به سازمان‌دهی حزب پرولتار یا باور دارد. چاويز مو، پوپولیسیم چپ‌گراست، زیرا با توده‌ها ارتباط مستقیم دارد.



می کند و هم از عیسی مسیح باری می طلبد.

چاوزیسم در سیاست خارجی: عنصر اصلی سیاست خارجی چاوزیسم، همگرایی منطقه‌ای و مقابله با سلطه یک‌جانبه آمریکا در آمریکای لاتین است. چاوزیسم سهم مؤثری در تقویت و تشکیل نهادهای مستقل آمریکای لاتین، همچون آلیا (اتلاف کشورهای بولیواری)، اونا سور (کنفدراسیون کشورهای آمریکای جنوبی)، مرکوسور و سلاک داشته است. علاوه بر آن، چاوزیسم بخشی از درآمد نفت را به کمک به کشورهای فقیر حوزه کاراییب و آمریکای لاتین اختصاص داد تا این کشورها بتوانند حداقلی از حیات اقتصادی داشته باشند. او در میانجی‌گری میان دولت راست‌گرای کلمبیا و چریک‌های چپ‌گرای فارک، نقشی مؤثر ایفا کرد. از همین روست که چاوز مورد احترام دولت‌های چپ‌گرا و راست‌گرای آمریکای لاتین بود و در مراسم یادبودش، اکثر ۳۴ رئیس‌جمهور شرکت‌کننده از آمریکای لاتین، حضور داشتند. علاوه بر آن، چاوزیسم ترکیبی از عمل‌گرایی سیاسی و آرمان‌گرایی است. علی‌رغم شعارهای آتشین علیه امپریالیسم آمریکا و تقویت همکاری‌های منطقه‌ای جهت کاهش هژمونی آمریکا، آمریکا همچنان بزرگ‌ترین شریک تجاری ونزوئلا باقی‌مانده و بیشترین سهم‌رادر خرید نفت ونزوئلا دارد. مواضع ضد امپریالیستی چاوز نه به حمله نظامی و نه تحریم‌های فلج‌کننده علیه ونزوئلا منجر شد. عمل‌گرایی و تعقیب منافع ملی به چاوز آموخته بود که به‌طور هم‌زمان با آمریکا، آمریکای لاتین، ایران، سوریه و لیبی ارتباط داشته باشد؛ اگر چه می‌تواند به نقد مواضع سیاسی چاوز در مورد سوریه و لیبی دوران قذافی پرداخت.

آینده چاوزیسم؟ نخستین چالش چاوزیسم، نهادینه کردن روش و سیاست‌های چاوز است. به تعبیر ماکس وبر، عادی کردن یا روتین کردن کاریزما پس از مرگ رهبر کاریزما، کار دشواری است. نیکلاس مادورو که در انتخابات آوریل امسال با کسب ۵۰/۸ درصد در برابر ۴۹ درصد آرای رقیبش، انریکه کاپریلیس، به ریاست جمهوری برگزیده شد، فاقد کاریزما و زیرکی و اقتدار چاوز است. پیروزی مادر و با اختلاف ۲ درصد، نشانگر قطعی تر شدن جامعه‌اشکننده بودن نسبی میراث چاوز است.

پاشنه آشیل چاوزیسم در تحقق یک میهن سوسیالیستی، وابستگی فزاینده دولت و ثروت ملی به درآمد نفت (۸۰ درصد درآمد صادراتی)، رکود جهانی، تورم و عدم رشد پیش‌بینی شده، فقدان برنامه همه‌جانبه برای توسعه پایدار و مبتنی بر عدالت اجتماعی، فساد و ناامنی است. مهم‌تر آنکه ونزوئلا با بزرگ‌ترین ذخایر نفتی جهان، نیازمند تکنولوژی پیشرفته و سرمایه‌گذاری جهانی برای بهره‌برداری از این منابع است. بدین ترتیب، آینده چاوزیسم در گرو تعامل با نظام جهانی است تا از درون این تعامل، بدیلی بر تر و مترقی سر برآورد.

چالش دیگر چاوزیسم، یافتن راه‌برون‌رفت از پوپولیسم اقتصادی (توزیع پول و غذا) به سوی نهادینه شدن خدمات اجتماعی و زیرساخت‌های اقتصادی یک توسعه درون‌زا و پایدار و عدالت‌گرایانه است. در همین راستا، رهایی از عوارض منفی دولت رانتیر، نیازمند یک استراتژی کلان اقتصادی است. مرگ چاوز و فقدان کاریزما در جانشین وی، مادورو، فرصتی فراهم می‌کند تا احزاب و نهادهای سوسیالیستی تحرک بیشتری یابند و از این طریق، نقش فرد کمتر و نقش نهادها در قالب شوراهای محلی بولیواری بیشتر شود. بدین ترتیب، نقطه ضعف مادورو می‌تواند به نقطه قوت چاوزیسم تبدیل شود. چاوزیسم پدیده‌ای پوپولیستی است. اما این پوپولیسم دو چهره داشته است: یکی اقتدارگرایی کاریزما، و پوپولیسم اقتصادی (توزیع پول و غذا) و دیگری، بسیج ملی در خدمت منافع ملی، اختصاص ثروت ملی به توده‌ها و از همه مهم‌تر، نهادینه شدن نسبی برخی سیاست‌های توزیع و خدمات اجتماعی. به نظر می‌رسد میراث چاوز، از این منظر ادامه خواهد یافت. همچنین، همکاری‌های منطقه‌ای آمریکای لاتین، یکی از ماندگارترین میراث چاوز و چاوزیسم است. اما ونزل و آرژانتین در ارزیابی مفهوم «سوسیالیسم قرن ۲۱» می‌نویسند: «چاوز تلاش کرد تا سوسیالیسم را از دورسوایی کمونیسم واقعا موجود و سوسیال‌دموکراسی پسامارکسی نجات دهد. اولی، با استالیانیسم و دیکتاتوری و دومی، با هضم شدن در مناسبات سرمایه‌گرایانه است. به قربانی آرمان سوسیالیسم پرداختند. علاوه بر آن، آرمان سوسیالیسم قرن ۲۱، تلاشی برای بازاندیشی استراتژیک سوسیالیسم فراتر از چارچوب سنتی انترناسیونال‌های دوم و سوم بود. به

گفته‌والرشتاین، اگرچه چاوز پیشاهنگ این حرکت نبود، فریادی رسا در این مسیر بود. چاوزیسم تنها یکی از جلوه‌های سوسیالیسم قرن ۲۱ را با همه محدودیت‌هایش نمایندگی می‌کند. جهان شاهد جلوه‌های دیگر و مترقی‌تر و دموکراتیک‌تر سوسیالیسم قرن ۲۱ خواهد بود. آرمان سوسیالیسم قرن ۲۱، متعلق به همه بشریت است. تلاشی در جهت طرح بدیل دموکراتیک و مترقی و عدالت‌خواهانه برای نظام سلطه و سراسر بحران سرمایه‌داری و نولیبرالیسم است.



«انقلاب بولیواری» آقای چاوز

سیروس بینا

استاد ارشد اقتصاد در دانشگاه مینه‌سوتا، آمریکا است. از سیروس بینا تاکنون چندین کتاب و مقالات مختلف درباره نفت و انرژی و جهانی شدن منتشر شده است. آخرین کتاب او با عنوان «پیش‌درآمدی بر اقتصاد سیاسی: نفت، جنگ و جامعه جهانی» در سال ۲۰۱۳ منتشر شده است.

در فحواوی پرسش «اقتراح» شما، پیش‌شرطی مستتر است و آن، هم‌تراز قرار دادن دو مقوله «سرمایه‌داری» و «سوسیالیسم دولتی» است که اولی، مفهومی به‌جا و جاافتاده و دومی نابه‌جا و من‌درآوردی است. از آنجاکه

مجال آن نیست با مراجعه به آثار تئوریک و روش‌شناختی کارل مارکس این بحث را در اینجا باز کنیم، پسند می‌کنم به گفتن این نکته که نظام سرمایه‌داری به دورانی از تاریخ اطلاق می‌شود که روابط اجتماعی و در پرتو آن، مناسبات کار و سرمایه در حد کلان، سوسیالیزه شده باشد. به اصطلاح خودمان، مارکس «پدر خود را در آورده است» تا سرمایه‌داری را پیش‌بینی کند و در نتیجه، نه سوسیالیزم شدن تولید و نحوه‌انتگرسیون سرمایه و نه فرم دولتی یا حکومتی در رابطه با آن، هیچ‌کدام از سوسیالیسم که خود آنتی‌تری در مقابل نظام سرمایه‌داری است، حکایت نمی‌کند. به عبارت دیگر، انتگرسیون سرمایه با فرم بازار آزاد با بدون اتکا به بازار آزاد (و متکی به نهادهای دولتی) نه سرمایه را نفی می‌کند و نه نظام (سرمایه‌داری) را سوسیالیستی. برای مثال، خواننده پیگیری می‌تواند به جزوه معروف مارکس در رابطه با انتقاد از «برنامه گوتا» رجوع کند تا سرنخ راه‌دست آورده و با مطالعه در چگونگی تئوری ارزش، به پوچی مفهوم «سوسیالیسم دولتی» آگاهی یابد.

اما درباره چاوز و ادعای «سوسیالیسم نو» یا «سوسیالیسم بولیواری» وی، یکم: کاری که چاوز در ونزوئلا شروع کرد، تعهد به طبقات پایینی جامعه بود که با مکانیسم تغییر در فرایند توزیع درآمد، به سود آنان به انجام رسید. چنین سیاستی البته شایسته تقدیر است؛ زیرا از درآمد سشار نفت در این مدت، نانی به نافز حمت‌کشان رسید. اما باید توجه داشت که ادامه روال تولید سرمایه‌داری همانا، اهرم پول‌آزایی است و این روال با هیچ‌گونه شعار یا تغییری نام در لوی سوسیالیسم، به‌رغم حسن نیت یا ارادت قلبی یا با تغییری هر چند درخور ملاحظه در حوزه توزیع، ریشه‌کن نمی‌شود. این‌گونه تغییرات، بدون تغییر اساسی (و طبقاتی) در حوزه تولید و در سطح فراگیر جامعه، اغلب ناپایدارند. این مطلب پیش‌زمینه تاریخی دارد که به زمان مارکس و انتقادات وی از «سوسیالیست‌های اتویی» نظیر رابرت اوورن، ژوزف پرودن، یا فوریه در قرن نوزدهم اروپا برمی‌گردد که در اینجا مجال برای بحث آن نیست.

دوم: درآمد نفت بستگی به قیمت و مقدار تولید نفت دارد و تولید نفت نیز در حیطه اقتدار بازار جهانی است. بنابراین، هرگونه نوسانی در بخش نفت در بازار گلوبالیزه‌شده امروز، می‌تواند اثرات منفی و احتمالا زیان‌بخش بر اقتصاد تقریباً متکی به نفت ونزوئلا داشته باشد. چاوز البته با توجه به گرفتاری‌های سیاسی داخلی و خارجی، نتوانست چرخه تولید را بسازد و توسعه در پیش‌پیش قطار تحول اقتصادی جایگزین کند. برای مثال، حداقل، او باید سعی می‌کرد با گسترش همه‌جانبه صنایع گوناگون ناشی از فرآورده‌های نفتی، اقتصاد ونزوئلا را در فرایند عرصه‌ای پویا و دینامیک صنعتی قرار دهد.



مجتبی مهدوی:

مرگ چاوز و فقدان کاریزما در جانشین وی، مادورو، فرصتی فراهم می‌کند تا احزاب و نهادهای سوسیالیستی تحرک بیشتری یابند و از این طریق، نقش فرد کمتر و نقش نهادها در قالب شوراهای محلی بولیواری بیشتر شود. بدین ترتیب، نقطه ضعف مادورو می‌تواند به نقطه قوت چاوزیسم تبدیل شود.